

## \*\* مسابقه ی زنبورها \*\*

"به نام خدا"



روزی روزگاری در جنگل حیوانات مسابقه ای بین زنبورها برگزار شد. هر کدام از زنبورها که عسل بیشتری تولید می کرد، برنده می شد. سه زنبور برای این مسابقه داوطلب شدند. مسابقه شروع شد و سه زنبور شروع به کار کردند. اولین زنبور به بقیه ی زنبورها گفت: "ای زنبورها عسلتان را به من بدهید. این عسل ها حق من هستند."

دومین زنبور که نمی خواست زنبور اول از او ناراحت شود، جواب داد: "بیا عسل من مال تو. راست می گویی این عسل ها حق توست."

زنبور سوم گفت: "من نمی توانم عسلم را به تو بدهم. خودم به زحمت آن را درست کرده ام. خودت تلاش کن و عسل بیشتری تولید کن. شاید در مسابقه برنده شوی"

زنبور اول قبول نکرد و همه عسل های زنبور دوم را از او گرفت ولی زنبور سوم دست از مقاومت برداشت و دوباره شروع به حرف زدن با زنبور اول کرد. اما گوش زنبور اول بدهکار نبود. زنبور سوم که می دانست نصیحت کردن فایده ای ندارد دست از نصیحت کردن برداشت و خودش تلاش کرد تا عسل بیشتری بسازد. او می دانست که زنبور دوم هم حق برای خودش دارد پس کمی از عسلش را به او داد و دوباره شروع به کار کرد.

در آخر زنبور سوم بود که برنده شد. زنبور اول تعجب کرد و نمی دانست که چرا نتوانسته برنده شود. زنبور سوم دلیلش را این طور توضیح داد و گفت: "من تلاش کردم که عسل بسازم اما تو که مطمئن بودی با گرفتن سهم زنبور دوم، حتماً برنده خواهی شد، کمتر تلاش کردی و زنبور دوم هم که می دانست قرار است عسل هایش را به تو بدهد و برنده نشود، او نیز کمتر تلاش کرد."

به این ترتیب زنبورها متوجه شدند که باید به تلاش خود متکی باشند و از دیگران سوء استفاده نکنند و نگذارند که از آنها سوء استفاده شود.

پایان

